

## امتدادهای افشاگرانه‌ی فوتبال (بخش اول)

بیژن کیارسی - امین حصوری

**پیش‌درآمد:** چند روز از برگزاری فینال جام جهانی فوتبال ۲۰۱۴ می‌گذرد و در آلمان انفجار شادی‌های عمومی اندکی فروکش کرده است (آغاز هفته‌ی کاری ملزومات خود را دارد). اما پرچم‌های سه رنگ هم‌چنان در جای جای شهرها بر فراز پنجره‌ها و ماشین‌ها به چشم می‌خورند. می‌توان تصور کرد ملتی قهرمانی تیم ملی خود را در یکی از مهم‌ترین رقابت‌های ورزشی جهان جشن می‌گیرد و همه چیز عادی است، هم‌چنان که از یک رویداد ورزشی ناب انتظار می‌رود. اما شواهدی سمج، لین تصور خوش‌بینانه رابنه چالش می‌کشند و «جنون جام جهانی» را به پرسش می‌گیرند. کمی به عقب برگردیم و با دیدی بیرونی این مساله را مرور کنیم:

### ۱. جمعیت یک‌رنگ و شادان

تماشای بازی فینال بخش عظیمی از جمعیت آلمان را به خیابان‌ها کشانده است. در شهرهای مختلف آلمان خیابان‌ها از جمعیت موج می‌زند. تنها در بخش مرکزی شهر برلین حدود ۲۵۰ هزار نفر برای تماشای جمعیتی فوتبال به فضای باز آمده‌اند! پرچم‌های سه‌رنگ چنان در همه جا (مکان‌ها و بدن‌ها) خودنمایی می‌کنند که تفکیک بدن‌ها از رنگ‌های سیاه-سرخ-زرد دشوار است؛ گویی مردم به تن واحدی سه‌رنگ تبدیل شده‌اند. تنها دستانی که شیشه‌های آبجو را بالا و پایین می‌آورند این وعده‌ی اطمینان‌بخش را می‌دهند که همه‌ی این‌ها تنها در چارچوب سرگرمی است! با زدن سوت پایان بازی فینال، در آلمان بخش عظیمی از جمعیت از خوشحالی از خود بی‌خود می‌شود. در یکی از این صحنه‌ها وقتی جمعیت یک‌صدا نعره می‌زند: «ما قهرمانیم!»؛ کسی از لابلاهی جمعیت یادآوری می‌کند که: «ما قهرمان نیستیم، بلکه تیم فوتبال آلمان جام جهانی را برده است». عده‌ای با او درگیر می‌شوند، تا یادآوری کنند که در این شادمانی «ملی» وصله‌های ناجور جایی ندارند. هواداران تیم رقیب (اغلب، مهاجران و خارجی‌ان) یا پرچم‌ها را پنهان کرده‌اند یا باید خود را برای انواع و اقسام برخوردهای خشونت‌آمیز آماده کنند. چون در بحبوحه‌ی سرمستی پیروزی فضایی فراهم آمده است تا عده‌ای عقده‌های سرکوب شده‌ی اجتماعی خود را به گونه‌ای «موجه» بیرون بریزند. آنچه این دست عقده‌گشایی‌ها را «موجه» می‌سازد، فضایی است که امکان بروز همپوشانی‌های آن‌ها را فراهم می‌کند: افراد از دریافتن شباهت

1. شی‌ی که آلمانی‌ها تا صبح نخواهند دید | دویچه وله

مکنونات درونی خود با یکدیگر شهادت ابراز آن‌ها را پیدا می‌کنند. اما در سطحی زیرین‌تر، خود این شباهت‌ها ریشه در ساختارهای مشترک سرکوب دارند، که کمابیش به طور یکسان بر همگان اعمال می‌شوند.

سرکوب در قلب اروپا و در دموکراسی بالنده‌ای به نام جمهوری فدرال آلمان؟! بله، اما با وجود این‌که در همین به اصطلاح قلب اروپا (تنها اندکی دورتر از دماغ پارلمان‌نشین‌های برلین) پناهجویان معترض و حامیان آن‌ها به عریان‌ترین شکلی از سوی پلیس دولتی سرکوب می‌شوند، در اینجا از نوع دیگری از سرکوب سخن می‌گوییم: سرکوبی که از کارکردهای ساختاری نظام اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری است و به ناچار در کانون‌های سرمایه‌داری نمودهای بارزتری دارد؛ جایی که ترکیب بدیع اصل «کارایی اقتصادی» (برای تضمین انباشت سرمایه) و ضرورت «تولید رضایت» (برای تضمین تدوام هژمونی طبقه‌ی حاکم)، پیامدهای آشکاری در حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی دارد. به این بحث در حد اشاره‌ای توضیحی باز می‌گردیم.

## ۲. نژادپرستی بدون عصای ناسیونالیسم

روز بعد در لابلای اخبار، در گوشه‌های برخی سایت‌های خبری گزارش‌هایی منتشر می‌شود که سویه‌های پنهان شادی‌های «ملی» شب گذشته را آشکار می‌کند:

حمله‌ی نئونازی‌ها در شهرهای مختلف آلمان به مقرهای تجمع نیروهای چپ و آلترناتیو؛ عدم واکنش پلیس آلمان به کسانی که از فاصله‌ی ۱۰ متری سلام هیتلری می‌دهند (کاری که بنا به یک سنت دیرین در آلمان جرمی جدی محسوب می‌شود)؛ به سُخره گرفتن مردم آرژانتین و برخی کشورهای آمریکای جنوبی، با مقایسه‌ی راه رفتن آلمانی‌ها و «گائوچو»ها در مراسم رسمی جشن پیروزی در برلین<sup>۲</sup>؛ انتشار عکسی آزار دهنده از جوانی که در محل یادبود قربانیان فاجعه‌ی هولوکاست<sup>۳</sup> پرچم آلمان را بالای سر برده است، و غیره. اما چشم‌گیرتر و رنج‌آورتر از همه‌ی این‌ها، تهاجم کمابیش هماهنگ و سازمان‌یافته‌ی نئونازی‌ها به ساختمان‌های محل استقرار پناهجویان و پناهندگان در برخی از شهرهای آلمان است.<sup>۳</sup>

۲. هنرنمایی نژادپرستانه‌ی بازیکنان تیم ملی فوتبال آلمان و هلهله‌ی شادی تماشاگران:

[WM-Party am Brandenburger Tor: "So geh'n die Gauchos!" | Spiegel Online](#)

[So gehen die Deutschen, die Deutschen gehen so | You Tube](#)

و نمونه‌ای از انتقاد رسانه‌ها:

[Respektlos im Siegesrausch | Taz Zeitung](#)

۳. برخی لینک‌های مرتبط در این زمینه:

[Fremdenfeindliche Übergriffe nach WM-Finale | neues Deutschland](#)

در کنار وقایع تاسف‌باری که در خیابان‌ها و در سطح شهرها رخ می‌دهند، گرایش‌های نژادپرستانه در فضاهای مجازی مانند فیس‌بوک و توئیتر خود را عریان‌تر نشان می‌دهند، چرا که در اینجا لبراز عقاید نژادپرستانه کاری به مراتب آسانتر و کم‌هزینه‌تر -از فضای واقعی- است؛ گو اینکه دشوار بتوان مرز معناداری میان این دو فضا کشید؛ چون هر دو بسترهایی اجتماعی برای بروز گرایش‌ها و کنش‌های ایجنت‌های انسانی هستند.

در روزهای اخیر کارشناسان رسمی از سیر صعودی منحنی ثبت پیام‌های نژادپرستانه خبر می‌دهند؛ در فضای مجازی حتی نشانه‌ها و شعارهایی از دوران آلمان نازی حضور خود را به رخ می‌کشند. تنها چند ساعت پس از پایان مسابقه‌ی فینال، رسانه‌ها از درج تبریک‌های هزاران کاربر فیس‌بوکی در صفحه‌ی فیس‌بوکی صدراعظم آلمان، *آنگلا مرکل*، خبر دادند<sup>4</sup> که در شادباش این پیروزی از او با القابی که زمانی به هیتلر تعلق داشت تشکر شده بود؛ از جمله مقایسه‌ی *مرکل* با وزیر خارجه آلمان نازی، *یواخیم فون رین-تروپ*. ابعاد هجوم این‌گونه پیام‌ها چنان بود که گردانندگان صفحه‌ی فیس‌بوکی *مرکل* پس از مدت کوتاهی اعلام کردند که هر گونه پیغام حاوی نشانه‌های راسیستی خودبه‌خود حذف می‌گردد. هرچند که بنا به اعلام رسانه‌ها، بسیاری از این پیغام‌ها احتمالاً از اروپای شرقی و مشخصاً اوکراین، در اعتراض به سیاست‌های دولت آلمان و شخص *مرکل* در این کشور، فرستاده شده‌اند، اما آلمانی بودن بسیاری از کاربران نیز امری غیر قابل کتمان است.

به طور معمول، سیاست‌مداران و رسانه‌های مسلط چنین رویه‌هایی را نادیده می‌گیرند یا تلویحاً آن را اشکال تند و تیزترِ بروز یک‌رنگی ملی قلمداد می‌کنند، که گویا نهایتاً قابل هدایت به زیر چتری است که آن را «میهن‌پرستی بردبار» نامیده‌اند.

سیاست‌مداران احزاب مختلف آلمان در نادیده‌انگاری و انکار پدیداری مجدد این رویه‌های نژادپرستانه در سایه‌ی مسابقات جام جهانی، در بالاترین سطح ممکن به همگرایی رسیده‌اند: نماینده‌ی حزب سبزهای آلمان در مجلس، *رناته کوناست* در ردّ انتقاد منتقدان، «دریای سیاه-سرخ-زرد» در کف خیابان‌های آلمان را نشانه‌ای مثبت قلمداد می‌کند و در یادداشتی برای روزنامه‌ی *یکشنبه‌ی بیلد* می‌نویسد: «سرتاسر آلمان سیاه-سرخ-زرد خوشحالی می‌کند و تمام دوستان از سرتاسر جهان نیز با آنها به شادی پرداخته‌اند»؛ سپس عوام‌فریبانه اضافه می‌کند: «جام جهانی فوتبال جشن رنگ‌ها، ملیت‌ها و انسان‌ها است و رنگ‌های سیاه-سرخ-زرد هویت ما به عنوان میزبان است؛ بیایید تا به شما نشان بدهیم که آلمان تا چه حد می‌تواند زیبا باشد»<sup>5</sup>.

[Antifaschist von NeoNazis angefahren](#) | *Antifa Erzgebirge*

[Pünktlich zum WM-Finale: Nazi-Aktion gegen Soziales Zentrum](#) | *linksunten indymedia*

4. [Spam-Attacke beschimpft Merkel als Nazi-Kanzlerin](#) | *Die Zeit*

5. [Deutschland in Schwarz-Rot-Gold: Köhler und Künast erfreut über Fahnenmeer](#) | *Spiegel*

هورست کهلر رئیس جمهور سابق آلمان و عضو حزب دموکرات مسیحی نیز لین دریای سه رنگ را زیبا می‌خواند، چرا که: «مردم با نشان دادن پرچم آلمان در حمایت از تیم ملی آلمان دارای یک هویت واحد می‌شوند».<sup>۶</sup>

تنها موردی که یکی از وزرای کابینه، احساس شرمساری خود را، به عنوان یک میهن‌دوست، لبراز می‌کند، زمانی است که رسانه‌ها خبر می‌دهند که طرفداران فوتبال آلمان در شهر لمبرگ اوکریلین با شعارهای نژادپرستانه و نشان دادن پرچم دوران رایش سوم، فضای رعب و وحشت ایجاد کرده‌اند.<sup>۷</sup>

### ۳. نمایش فوتبال از منظر «خارجی»ها

در سوی دیگر، ویلهلم هایتمایر پرفسور علوم تربیتی دانشگاه بیلفلد و رئیس موسسه‌ای تحقیقاتی درباره‌ی «بحران و خشونت‌های اجتماعی»، این‌گونه تبلیغات ملی‌گرایانه در پوشش حمایت از تیم ملی را یک ابتذال خطرناک و نوعی شستشوی مغزی جمعی توصیف می‌کند.<sup>۸</sup> وی در همین راستا به این نکته اشاره می‌کند که بر مبنای نتایج تحقیقات موسسه‌ی یاد شده، احساسات ملی‌گرایانه با رفتار خارجی‌ستیزانه نسبت مستقیم دارد؛ و اینکه آمار سالانه‌ی این موسسه (از سال ۲۰۰۰) حاکی از سیر صعودی این احساسات با شروع هر دوره از بازی‌های جام جهانی فوتبال است، طوری که سطح آن پس از پایان هر دوره‌ی جام جهانی به وضعیت قبلی باز نمی‌گردد. او معتقد است که این هیجانات ملی و شعارهایی نظیر «تو آلمان هستی» نمی‌تواند به عنوان گرانگه (مرکز ثقل) جامعه‌ای متزلزل عمل کند.<sup>۹</sup>

یان روبل در مقاله‌ای<sup>۱۰</sup> با عنوان «چرا خارجی‌ها برای آلمان نیستند» برای گشایش بحث خود این‌پرسش چالش‌برانگیز را پیش روی خواننده قرار می‌دهد که: «چرا خارجی‌هایی که در آلمان زندگی می‌کنند، با مشت‌هایی گره کرده و پنهان در جیب شلوارهای خود، آرزوی شکست آلمان در مسابقاتی نظیر جام ملت‌های اروپا یا جام جهانی را دارند؟». وی در ادامه می‌نویسد: «به این اعتقاد رسیده‌ام که خارجی‌ها هر چقدر زمان طولانی‌تری در آلمان زندگی کرده باشند، این چنین احساسی در آنان شدت بیشتری به خود می‌گیرد.»

6. همان

7. [Party-Patriotismus ist Nationalismus](#) | *Süddeutsche*

8. [Fußballtaumel und Fremdenfeindlichkeit](#) | *Süddeutsche*

9. همان

10. [Warum Ausländer nicht für Deutschland sind](#) | *Yahoo Nachrichten Deutschland*

فارغ از نتیجه‌ی تقلیل آمیزی که روبرو از بحث خود می‌گیرد [مبنی بر اینکه: «از ماست که بر ماست؛ چرا که ما مردم دیگر کشورها را به دیده‌ی تحقیر می‌نگریم و زمانی که پیروز می‌شویم با اغراق و بدون ظرافت نشان می‌دهیم که چنین نگاه تحقیرآمیزی به حریف خود داریم<sup>۱۱</sup>»]. در پرسش و پاسخی که او طرح می‌کند حقایق مهمی نهفته است:

در اینجا (همانند برخی دیگر از کشورهای میزبان) خارجی، فارغ از هر درجه‌ای که برای به اصطلاح «اینترگره‌سازی» خود بکوشد، چنان بیگانه تلقی می‌شود که ناچار است فشار عینی بیرونی را با واکنشی درونی پس بزند. جدا از هر گونه مطالعه‌ی آماری موجود یا ممکن در این مورد، عیان‌ترین شاهد ماجرا روحیه‌ی آشفته و شکننده‌ی بسیاری از فرزندان مهاجران است که با اینکه از خردسالی در اینجا زیسته‌اند یا حتی در اینجا به دنیا آمده‌اند، اغلب در برزخ پذیرفته نشدن و پیامدهای ذهنی-روانی آن دست و پا می‌زنند. بر این اساس، واضح است که هر آن چیزی که ملیت آلمانی را برجسته سازد، همزمان جداملندگی و بیگانگی خارجی‌ها را نیز (در ساحت‌های عینی و ذهنی) برجسته می‌سازد. فوران موسمی ملی‌گرایی همزمان با رقابت‌های بین‌المللی فوتبال یکی از این‌هاست.

#### ۴. معیار پیشروی در «مدارا با خارجی»

نوید کرمانی در سخنرانی «شکوه‌مند» خود در پارلمان آلمان<sup>۱۲</sup> در مراسم بزرگداشت شصت و پنجمین سالگرد تصویب قانون اساسی آلمان، برای تأکید بر دستاوردهای این قانون اساسی با اشاره به یک نظرسنجی تاریخی، پارادوکسی را مطرح می‌کند که دامنه‌ی آن فراتر از نتایج تأییدآمیز مورد نظر او می‌رود: سال ۱۹۵۱ لندنکی پس از تصویب قانون اساسی آلمان، در یک نظرسنجی درباره‌ی بهترین دوره‌ی تاریخ آلمان، «۴۵ درصد از دوران امپراتوری دوم نام برده بودند، ۷ درصد از جمهوری وایمار و ۴۲ درصد از دوران حکومت «ناسیونال سوسیالیسم». تنها ۲ درصد شرکت‌کنندگان در نظرسنجی جمهوری فدرال را بهترین دوران برای آلمانی‌ها می‌دانستند.<sup>۱۳</sup>»

او از این یادآوری تاریخی و مقایسه‌ی آن با گشاده‌گی [نسبی] کنونی جامعه‌ی آلمان به روی خارجی‌ان و «چندفرهنگی» بودن جامعه چنین نتیجه می‌گیرد که: «ما باید خوشحال باشیم از اینکه در آغاز دوران جمهوری

11. همان

12. متن کامل سخنرانی نوید کرمانی در پارلمان آلمان | دویچه وله

13. همان

فدرال سیاستمدارانی زمام امور را در دست داشتند که نه بر اساس نظرسنجی‌ها، بلکه در راستای اعتقادات خود عمل می‌کردند.<sup>۱۴</sup>» پیش‌فرض اساسی وی برای این ابراز خرسندی آن است که در پرتو تعهد اجرایی به همین قانون اساسی، که در روندی کمابیش «از بالا» تدوین شده است، موقعیت اینک به کلی دگرگون شده است و اکثریت جامعه انگاره‌های نژادپرستانه‌ی خود را وانهاده است. متأسفانه تنها در سطح نسبی‌گرایی آماری صرف می‌توان با خوش‌بینی وی همراه بود. چون علاوه بر برخی شواهد مخالف موجود، وی در ارزیابی خود فاکتورهای مهمی را کاملاً نادیده می‌گیرد:

نخست آن که به لحاظ علی‌روند گسترش و توسعه‌ی سرمایه‌داری و نیازهای درونی خاص آن بود که پذیرش سیل مهاجران و «چندفرهنگی» بودن را به جوامع غربی تحمیل کرده است، نه بندهای «مترقی» قوانین اساسی کشورها (فارغ از نقشی که پیامدهای سیاست‌های استعماری و جنگ‌ها و کودتاهای امپریالیستی در برانگیختن و تداوم سیل مهاجران داشته‌اند). دوم آن که قانونی که از بالا تدوین شود، به‌ناچار با چاشنی زور پیاده و اجرا و تضمین می‌شود. بنابراین بررسی میزان درونی شدن روح قانون در شهروندان، نیازمند تامل در بسترها و برهه‌هایی است که فشار هزینه‌ها و تبعات قانونی نافرمانی موقتاً برداشته شود. از این منظر، برخورد عمومی جامعه با پناهجویان (نه فقط برخورد شخصی و رودررو، بلکه نحوه‌ی مواجهه‌ی افکار عمومی با اخبار سرکوب عریان تحركات حق‌طلبی پناهجویان)، شاخص مهمی برای بررسی میزان درونی شدن اصل فرضی «برخورد برابر با خارجی» است. چون در اینجا پناهجو از حقوق «شهروندی» که امکان دفاع در برابر تعرضات فردی متنوع «شهروندان» را به او بدهد برخوردار نیست؛ وانگهی، اجباری «قانونی» برای حمایت «شهروندان» از اعتراضات پناهجویان وجود ندارد (گو اینکه هدف این اعتراضات نیز، تغییر بخشی از قوانین موجود به عنوان منشاء مشکلات است). بنابراین در غیاب «فشار قانون» برای تنظیم ساحت فردی برخورد با [مساله‌ی] پناهجویان، می‌توان با نگرستن در این حوزه، درون‌مایه‌ی واقعی رفتار شهروندان نسبت به «مساله‌ی خارجی» را محک زد.

اما آزمایشگاه اجتماعی وسیع‌تر برای بررسی صحت خوش‌بینی آقای نوید کرمانی، برهه‌ی مسابقات بین‌المللی فوتبال است؛ دوره‌ای که نه فقط فشار قانونی برای نوع مشخصی از رفتار «مطلوب» غایب است، بلکه گرایش‌های ناسیونالیستی به طور گسترده‌ای در اشکال رسمی و غیررسمی تبلیغ و ترویج و لاجرم تشدید می‌شوند. درست در همین جاست که نه فقط نفس حمله‌ی اخیر به چندین کمپ پناهجویی-پناهندگی پس از پیروزی نهایی «تیم ملی» معنا می‌یابد، بلکه سکوت عمومی جامعه‌ی آلمان در برابر این خبر اهمیتی دوچندان

می‌یابد. بدین ترتیب ناسیونالیسمی که به همراه فوتبال سر باز می‌کند، افسانه‌ی درونی شدن «مُداری قانونی» با خارجیان را افشا می‌کند، چرا که ناسیونالیسم ناچار است خود را در برابر «دیگری» قرار دهد. و «خارجی‌ها» (پناهجویان، پناهندگان و مهاجران) دم‌دست‌ترین «دیگری‌ها» هستند. بنابراین انگاره‌ی «پیشرفت» اجتماعی در زمینه‌ی «خارجی‌پذیری» جامعه‌ی آلمان که آقای کرمانی و میزبانان خرسند او در پارلمان در خصوص آن توافق نظر دارند، تنها در شرایطی انتزاعی و در حصار تحمیلی قانون قبل‌تصور است. بر همین اساس، پارادوکس مورد اشاره در زمینه‌ی تأثیرات آتی مثبت «دموکراسی از بالا»، بدین نحو رفع می‌شود که بپذیریم دموکراسی از بالا جامعه را تغییر نمی‌دهد، بلکه آن را در جهت کارکردهای معینی مهار می‌کند. [شاید بی‌راه نباشد بگوییم جنبش دانشجویی ۶۸ تلاشی قهرملنانه برای شکستن همین الگوی دموکراسی آمرانه و پدرسالارانه بود، گو اینکه تنها توانست بخشی از تناقضات آن را عیان کند. با شکست تراژیک این جنبش و سرکوب و ادغام مازادهای سیاسی و اجتماعی آن، مسیر مهار «قانونی» هر چه بیشتر جامعه‌ی آلمان گشوده شد و جامعه برای استقبال آتی از عصر نولیبرالیسم و جنگ‌های بشردوستانه مهیا شد.]

با این اوصاف پرسش اساسی و مکرری که این بار به میانجی فوتبال با آن مواجه می‌شویم آن است که ناسیونالیسم چه کارکردی در بازتولید نظم اجتماعی دارد؟ (در بخش دوم مقاله به این پرسش می‌پردازیم).

۱۶ جولای ۲۰۱۴